



25 مارچ 2015

داکتر سید عبدالله کاظم

## مکتی بر مقاله: "به یاد تو سخنور بی همتای ملت افغان"

وقتی مقاله جناب محترم انجنیر احسان الله مایار را تحت عنوان "به یاد تو سخنور بی همتای ملت افغان" منتشره این پورتال وزین (مورخ 20 مارچ 2015) خواندم و از سروده ای عالی و ناب استاد خلیلی مرحوم لذت بردم، در ادامه ذهنم به این متن که بعد از اتمام شعر نگاشته شده بود، سخت مصروف گردید و از خود پرسیدم که چه باعث شد جناب مایار صاحب همچو موضوع حساس و سؤال انگیز را در پایان شعر زیبایی او ارقام دارند. جهت تداعی خاطر متن نوشته شانرا در اینجا اقتباس میکنم که خطاب به استاد می نویسند:

«استاد سخن و دوست عزیزم! روح را شاهد دارم که بعد از نشر اثرت زیر عنوان "عیار خراسان" [عیاری از خراسان - امیر حبیب الله خادم دین رسول الله - از نویسنده این مقاله] در اسلام آباد باهم صحبتی داشتیم و از تو گلایه نمودم چرا این اثر را بنام با شکوهت در تاریخ میهن ما باقی گذاشتی؟ بجوابم گفتی این اثر بابتکار خودم بوجود نیامده بلکه میزبانم از بنده درخواست نموده تا در مورد یکی از پادشاهان افغانستان چیزی بنویسم. امیر حبیب الله کلکانی رامی شناختم و همکار وی بودم، از آنرو اثری را که امروز خوش نداری، آنرا نوشتم. امیر حبیب الله دوم را عیار نامیدم، زیرا وی یک انسان با ناموس بود.»

در ارتباط با متن فوق یک تعداد سؤال ها نزد من و عده ای از هموطنان ایجاد گردیده که متأسفانه خود استاد دیگر در جمع ما نیستند که به آن جواب گویند و اما این سؤال ها به یقین به حیث یک موضوع بحث جدی در غیاب استاد مرحوم مطرح بوده و هریک آنرا به نحوی توجیه خواهند کرد که بر موقف شخصی و ملی استاد اثر منفی وارد خواهد کرد، از جمله این سؤالها:

میزبان شان کی بود؟

هدف میزبان از این پیشنهاد که استاد باید در باره یکی از پادشاهان افغانستان چند سطر بنویسند، چه بود؟ آیا استاد غیر از "حبیب الله دوم" پادشاه دیگر را با شهرت خوب نمی شناخت که در باره او می نوشت مثلاً اعلیحضرت محمد ظاهر شاه که حیثیت حقدار و ولی نعمت استاد را داشت؟ آیا واقعاً دلیل نوشتن کتاب "عیاری از خراسان" طوریکه ادعا شده است، این بود که امیر حبیب الله «یک انسان با ناموس بود»؟

فرض شود که "حبیب الله دوم" شخص با ناموس بود، آیا تنها ناموس داری دلیل آن بوده میتواند که استاد او را با چنان وجه مبالغ آمیز توصیف و تمجید کند و از او عیار بسازد، آنهم عیار خراسان؟ آیا استاد مرحوم که خود همکار او بود، نمیدانست که در دوره کوتاه چند ماهه حکومت او چه فجایع نبود که صورت نگرفت؟ آیا عیار واقعی میگذشت تا کسی به ناموس دیگری تجاوز عریان کند، چه رسد به آنکه خودش مرتکب اینکار شده باشد؟

بهر حال متأسفم که متن فوق الذکر جناب مایار صاحب به این همه سؤال های لاجواب انگیزه داد، ورنه به گفته عوام: «مشت بسته و هزار دینار!».

د پانو شمیره: له 1 تر 3

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټينگه کړئ [maqalat@afghan-german.de](mailto:maqalat@afghan-german.de)

یادونه: دلیکني د لیکنيزي بني پازوالي د لیکوال په غاره ده، هيله من يو خپله ليکنه له راپرلو مخکي په څير و لولئ

اگر به کتاب نامه های استاد به دخترش نظری انداخته شود، چنانکه جناب آقای غزنوی غلزی چند روز قبل مطالبی را از آن اقتباس کرده و در ستون نظر خواهی مورخ 27 مارچ نگاشته است، میتوان به این سوال که : کی میزبان استاد بود که تقاضای نوشتن اثری را در مورد یکی از پادشاهان افغانستان از استاد کرده است، جواب روشن و واضح را بدست آورد، جوابیکه بسا سخنان ناگفته را بیان میکند. توجه کنید به این متن از قول استاد خلیلی مرحوم:

«در دسمبر 1983 در نیوجرسی بودم که مکتوب رسمی به امضای قاضی محمد فضل احمد خان چمیه به من رسید.... که [نوشته بود - نویسنده]: رسماً وظیفه دارم تا از طرف رئیس جمهور پاکستان، ضیاءالحق به شما ابلاغ کنم که شما به حیث مشاور فرهنگی رئیس جمهور در امور فرهنگی مهاجرین افغان مقرر شدید. من پاکستان رفتم... به قاضی گفتم اگر بدون دفتر رسمی بطور آزاد مقرر شوم، وظیفه مشاوریت را به کمال افتخار قبول دارم.... یک هفته بعد مرا بصورت آزاد بحیث مشاور فرهنگی رئیس جمهور (پاکستان) افتخار بخشیدند و همانقدر معاش مقرر کردند که گذاره من میشد. در اسلام آباد اقامت کردم و در ناظم الدین رود به کار آغاز کردم». استاد می افزاید: «ضیاءالحق از شخصیت های است که بقای پاکستان حتی بقای مسلمانان تمام این منطقه را یعنی ایران را هم، به آزادی افغانستان مربوط میداند. در تاریخ هزار ساله نیمقاره هیچ اثر قلم یا نقش قدم نیست که افغانستان در آن سهم نداشته باشد، یعنی همیشه داشته از محمود غزنوی تا ضیاءالحق....»

در مقاله جناب مایار صاحب این متن نظرم را جلب کرد که نمیدانم متن خود شان است یا از استاد خلیلی مرحوم نقل قول شده است و در آن راجع به "ناموس داری" حبیب الله چنین آمده است:

«باید فراموش نکنیم که یک تعداد از اعضای خانواده امیر امان الله خان و سپهسالار محمد نادرخان که اکثر آنها زن بودند، در ارگ محبوس بودند، لیک یک نفر از بیم امیر جرأت نداشت به آنها بی احترامی کند. تاریخ گواهی میدهد زمانیکه محمد نادر خان با برادرانش در پکتیا بودند و برادر دیگرش شاه محمود خان از کابل به آنجا رفت و علیه حبیب الله کلکانی و سقوط پادشاهی وی مبارزه میکردند، لیک حبیب الله به ناموسداری افغانی احترام کرد».

علاقمندان تاریخ میدانند که امیرحبیب الله به سردار احمد شاه خان (پسر عم نادرخان - بعداً وزیر دربار) وظیفه داد تا به پاریس برود و سپهسالار را به آمدن به کابل تشویق کند و تا ماه های اخیر حبیب الله امیدوار این همکاری بود، لذا حراست از فامیل شانرا پیشه کرد که کمتر وجه ناموس داری داشت، ولی به شهادت تاریخ او و همکاران او "بی ناموسی" را در کابل و حتی در وابستگان خاندان امیر حبیب الله خان سراج و اعلیحضرت امان الله خان و سائر خانواده های کابلی چنان رایج ساختند که تا امروز قصه های آنزمان در بین مردم کابل زبان بزبان انتقال می یابد. در این ارتباط میخوام بطور مستند مطالبی را به عرض برسانم:

امیرحبیب الله چهار بار ازدواج کرد: خانم اولش حملیه از کلکان، خانم دوم سروری بیگم ملقب به بی بی سنگری از قلعه مراد بیگ ، و خانم سوم ملکی از پشتونهای قره باغ بودند . امیر از بطن بی بی سنگری یک پسر و دو دختر داشت که پسرش در خوردسالی در زندان در گذشت و دخترانش بعداز زندان بطور گمنام زندگی کردند. او وقتیکه به سلطنت رسید، بر اثر توصیه نزدیکان دربار در جستجوی زن چهارم شد، زنیکه با رسوم دربار های گذشته آشنا و صفات یک ملکه رسمی را دارا باشد. در آن وقت کسی به رضائیت فامیل و نظر عروس اعتناء نداشت، زور و مقام کار خود را میکرد و به این اساس امیر یک دختر زیبا از خانواده اعیانی محمد زائی بنام محترمه "بینظیر" (دختر سردار محمد علی خان) را خواستگار شد و بزودی او را در عقد خود درآورد و لقب ملکه را به او داد.

مرحوم فیض محمد کاتب، نویسنده سراج التواریخ در آخرین اثر خود که به شکل یادداشتهای روزمره وقایع را درج نموده تحت عنوان "کابل در محاصره" در مورد این ازدواج چنین مینگارد:

«مورخ اول اپریل : حبیب الله که صاحب یک حرم بزرگ بود، تصمیم گرفت که با دختران سردار نصرالله خان مرحوم و سردار امین الله خان پسر امیر عبدالرحمن خان را که در آن وقت در زندان بود، ازدواج نماید. لکن آنها به این ازدواج تن در ندادند و وقتی حبیب الله متوجه شد که آنها قبلاً در عقد کسی دیگر بوده اند، نخواست از زور کارگیرد و از آن منصرف شد.

د پانو شمیره: له 2 تر3

افغان جرمن آنلین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ [maqalat@afghan-german.de](mailto:maqalat@afghan-german.de)

یادونه: دلیکني د لیکنيزي بني پازوالي د لیکوال په غاره ده ، هیله من یو خپله لیکنه له رالیرولو مخکي په څیر و لولئ

بعد نظر خود را متوجه دختر زیبایی سردار محمد علی پسر سردار پیرمحمد و نواسه سردار سلطان محمد خان کرد. اما دختر تصمیم گرفت به خوردن زهر خود را از ازدواج جبری آزاد سازد. شکر خدا که او زنده ماند. دو هفته بعد حبیب الله باز تلاش کرد تا دختر را به ازدواج راضی سازد». کاتب در یادداشت مؤرخ 16 اپریل خود چنین بیان میدارد: «حبیب الله برای گرفتن دختر محمد علی به زور مصمم شد و دستور داد تا او را نزدش بیاورند. اما دختر باز هم رد کرد. او بخانه مادر دختر عسکر فرستاد و مقاومت کردند. بالاخر آنها را به زور نزد او آوردند، ولی حبیب الله در آنروز دست تجاوز به دختر دراز نکرد. اما یکماه بعد باز امیر برای گرفتن آن دختر محمد زائی تلاش کرد و حرم خود را بخانه عبدالقدوس خان صدراعظم در برج یادگار شهر آرا انتقال داد و ارگ را از زنان دیگر خود تخلیه کرد».

فیض محمد کاتب در ادامه ماجرا می نویسد: «مؤرخ 26 اپریل: امشب حبیب الله خان دستور داد تا دختر سردار نصرالله خان را با مادرش (مادر عزیزالله خان) بزور در ارگ نزد او آورند. موصوفه گفت که نکاح او با امان الله خان توسط حافظ محمد حسن در حضور شاهدان قبلاً صورت گرفته است. حبیب الله به آنها اخطار داد در صورت غلط بودن موضوع، به آنها شدیداً جزا خواهد داد. او زن را شب با خود برد و فردا به او اجازه داد بخانه خود برود، و اما دستور داد که تمام حرم امیر حبیب الله سراج به همه غنیمت داده شوند، طوریکه دختران و زنان هزاره را امیر عبدالرحمن و پسرش به غنیمت داده بودند تا مردم از آن درس عبرت گیرند.» (1)

میگویند: محترمه بینظیر وقتیکه به عقد امیر حبیب الله درآمد و حیثیت ملکه او را یافت، به کمک صاحبزاده شیرجان خان وزیر دربار کوشید تا دربار ساده امیر را به شکل دربار شاهان اسبق تغییر دهد. او امیر را که تا آن وقت هنوز با لباس دهقانی بر تخت می نشست، با لباس شاهانه آراست و به امیر آداب درباری آموخت و به شان و شوکت او افزود. این شیوه بزودی در بین همه اراکین کوهدانی دولت نمونه شد و هر یک در پی تقلید آن برآمدند، تا جاییکه حمید الله برادر امیر آرزومند وصلت با یکی از دختران محمد نادرخان گردید که در آن وقت همه آنها در ارگ زندانی بودند، ولی این وصلت صورت نگرفت (2)

بهر حال امید است از این بیشتر موضوع را شور ندهند. بهتر است بگذارند "سنگ بجای خود سنگین" باشد، نشود که با شور دادن سنگ چیز های دیگر از زیر آن بیرون آید و به شهرت این شاعر بزرگوار صدمه زند، کافیسست همانقدر که با نشر کتاب نامه های او به دخترش این مشکل به وجود آمد. (والله اعلم بالصواب)

\*\*\*\*\*

1) : مک چسنی: "کابل در محاصره"، این کتاب آخرین اثر مورخ شهیر فیض محمدکاتب هزاره است که تحت عنوان "کتاب تذکر انقلاب" بشکل وقایع روزمره زمان سقوی، در سال 1931 تحریر شده و نسخه قلمی آن در پوهنتون نیویارک محفوظ است. مک چسنی این اثر را بزبان انکلیسی در آورده است.

McChesney, D. Robert: Kabul under Siege

Faiz Moh.'s Account of the 1929 Uprising, Princeton 1998, pg. 144 -145

2) : حکم، عبدالشکور: از عیاری تا امارت (امیر حبیب الله کلکانی)، چاپ اول، پشاور، 2002، صفحات 194 و 317 تا

323

د پانو شمیره: له 3 تر 3

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ [maqalat@afghan-german.de](mailto:maqalat@afghan-german.de)

یادونه: دلیکنی د لیکنیزی بنی پازوالي د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیرو مخکې په خیر و لولئ